

این فرکانس بیچاره را به حال خود بگذارید

مقاله آقای طریقیان درباره کنسرت گوگوش را خواندم . در آغاز برایم اهمیتی نداشت . آن را هم مانند یک گزارش یا یک گله معمولی که کمی هم تکراری است میدانستم . ولی درست در همان روز نامه ای از ایشان بدستم رسید که از من خواسته بودند درباره آن مقاله اظهار نظر کنم . دلیلش را نمی دانم . در همین مورد دهها نامه دیگر هم بدستم رسیده بود که درخواست میکردند تا در این باره در وبلاگم حرفی بزنم . من برای طرفداران گوگوش نامی آشنا هستم . برای عده ای خوب ولی احتمالاً برای اکثریت بد . چون در برهه ای از زمان حقیقت را گفتم و بت پرستی را فدای راستی کردم . روزگاری عده ای مرا بزرگترین طرفدار گوگوش میدانستند . اگر همین امروز اسم مرا در گوگل سرچ کنید نام گوگوش را در کنارش خواهید یافت . خبرنگاری که برای تحقیق درباره گوگوش به ایران آمده بود در ملاقاتی با من تصمیم گرفت درباره من بنویسد نه گوگوش . رد پای مرا در تمام وبسایت های گوگوشی میتوانید ببینید . داستان من قصه شورانگیز دلدادگی و سپس رهیدن از باتلاق تعصب و بت پرستی است . شاید این داستان راهگشای عده ای باشد و شاید این نوشته پایانی باشد بر قصه دلسپردن های وهم انگیز .

نمیدانم بچه های داخل ایران تا چه اندازه با واژه استاکر و استاکینگ آشنایی دارند.

stalker - stalking

واژه ای که معمولاً در دنیای هنر و سرگرمی مصداق پیدا میکند و طرفداران دو آتشه هنرمندان و افراد معروف را در بر میگیرد اگر چه در بیرون از جهان هنر هم میتواند معنی دار باشد . معنای این واژه اینست : تعقیب همه جانبه و لحظه به لحظه یک فرد . نوعی احساس وابستگی شدید نسبت به یک فرد خاص که منجر به مزاحمت های زیادی برای آن فرد باشد . ایجاد یک تصویر خیالی از معبود مورد نظر و زندگی در عالم وهم و خیال . شاید ندانید زنان بسیار بیشتر از مردان قربانی استاکینگ هستند . از هر 45 زن یکی با این پدیده دست و پنجه نرم میکند ولی این آمار در مورد مردان 12 به یک است.

[Stalking - Wikipedia, the free encyclopedia](https://en.wikipedia.org/wiki/Stalking)

هنگامی که این تعقیب لحظه به لحظه سبب آزردن آن هنرمند شود فن ها به استاکر تبدیل میشوند . در مورد هنرمندان بین المللی داستان های زیادی درباره استاکر ها شنیده ایم . مثلاً جودی فاستر استاکری داشته که برای سالها آزارش میداده و پلیس و اف بی آی از یافتنش عاجز بوده اند . یا فردی که جان لنن را بقتل رساند در گذشته از طرفدارانش بوده است که وقتی نقطه نظرات سیاسی لنن را با آمال و آرزو های خود مطابق نمی بیند با شلیک گلوله او را میکشد و با خونسردی کنار جسد جان لنن روی جدول خیابان می نشیند و کتاب ناپور دشت اثر پیر سالینجر را باز میکند و میخواند.

از استاکر های امروزی شخصی که برای آپرا وینفیری مزاحمت ایجاد کرده را میتوان نام برد . این فرد تا آنجا [پیش رفته که کتابی منتشر کرده](#) و از آپرا خواسته هر طور که شده برای ریاست جمهوری خودش را نامزد کند که همین مزاحمت ها سبب شکایت آپرا از او گردیده است . همین چند هفته پیش بود که [هیلاری داف هم بر علیه استاکر مودی اش شکایت کرد](#).

استاکینگ با علاقه آغاز میشود و با فن دو آتشه بودن ادامه می یابد . این عشق فراوان آن چنان وجود فرد را تسخیر میکند و در تار و پود هستی اش ریشه میدواند که تمام آمال و آرزوهای او را در بر میگیرد . او معبودش را در آینه خیال خود می بیند . او را آنگونه که در خیال خود دیده است میخواهد . او را نه در واقعیت زمینی که در آسمان ها می جوید . و با کوچکترین لغزش و انحراف از آن تصویر خیالی بر آشفته میشود و جهان را در برابر چشمان خویش تیره و تار می بیند . حتما این اصطلاح را شنیده اید .

فاصله میان عشق و نفرت بمانند مویی است

شاید با این مقدمه اکنون بتوان معنای این گفته را بهتر درک نمود . عشق به معبود خیالی و نفرت از تصویر ساخته و پرداخته در ذهن خود . دیگر نمیتواند فن بماند . باید کاری کند . باید بنوعی دخالت کند و معبودش را که خود تصور میکند از مسیر اصلی بیرون افتاده را براه درست برگرداند . حتی به زور . حتی به قیمت تبدیل شدن عشق به نفرت.

با رواج اینترنت در دهه نود استاکینگ هم دچار دگرگونی شد و استاکینگ سنتی جای خود را به [سایبراستاکینگ](#) داد. مزاحمت های اینترنتی در ظاهر و باطن با عشقی عظیم ولی در عمل پر از نفرت و کینه. تعقیب لحظه به لحظه هنرمند و کارهایش از طریق اینترنت همراه با فرستادن نامه های نفرت برانگیز و تزریق سم به شریان شاهراه جهانی. [به این سایت نگاه کنید](#). تا دقیقا برخی از این تعقیب های لحظه به لحظه را دریابید. یعنی در این لحظه که شما مشغول خواندن این مطلب هستید استاکر هایی که در تعقیب هنرمند موردنظرشان هستند با ذکر دقیق لباس و وضعیت و مکان جغرافیایی فرد مورد نظر، تمام این مطالب را به شبکه جهانی اینترنت میفرستند. معنای این کار یعنی مزاحمت لحظه به لحظه برای یک انسان. هرکسی که میخواهد باشد و در هر وضعیت مالی و اجتماعی که میتواند برایش متصور بود. یک فرد مشهور هم در وهله اول مانند من و شما انسان است. در دقایقی از روز نیاز به کارهای خصوصی زندگیش دارد. او هم مانند من و شما به دستشویی میرود در طول روز دچار دگرگونی های معمولی میشود. شاید حالت تهوع داشته باشد شاید هم اسهال. بدون شک ساعاتی از روز را گرسنه و تشنه میشود و یا به برقراری رابطه جنسی نیاز پیدا میکند. ولی هیچ یک از این روابط فردی و اجتماعی از دید یک استاکر پنهان نمی ماند.

سایبر استاکرها امروز مرز های جغرافیایی را درنور دیده اند و از آنسوی کره زمین سوژه هایشان را تعقیب میکنند. دیگر کسی در هیچ کجای دنیا در امان نیست و میتوان با چند کلیک جزیی ترین مسائل زندگی و کار هر فردی را به همه جای جهان فرستاد. باید بدانید استاکرها بیمارند و تنها راه درمانشان شناخت درست از وضعیت خودشان می باشد. استاکرها از هم بیزارند چرا که معبودشان را فقط برای خودشان می خواهند. همه استاکرها مزاحم نیستند و بسیاری شان هم در جهت جریان باد و به نفع هنرمند مورد نظرشان فعالیت میکند ولی این توافق تا جایی ادامه خواهد داشت که استاکر وضعیت خویش را در خطر نبیند. در غیر این صورت سم استاکرها های خودی مهلک تر و کشنده تر از ناخودی هاست.

همه این ها را نه از جایگاه یک استاد روانشناس بلکه بعنوان یک درد آشنا بازگو میکنم. چرا که روزگاری نه چندان دور من نیز یک استاکر بودم.

گوگوش معبود خیالی من

از لحظه ای که خود را شناختم دوستش داشتم . او راهنمندی بی مانندی میدانستم که هر لحظه از حیاتم را رنگ و معنایی تازه می بخشید . نمی توانم حتی یک خاطره کوچک از کودکی رنگینم را نام ببرم که جدا از نام و یاد این زن باشد . در هر تصویر از دوردست های کودکی ام ترانه ای ، عکسی، فیلمی یا فقط نامی از او دیده میشود . نوجوانی ما مصادف شد با غیبت او . نبودنش برای بیست و یک سال از او برایم افسانه ساخت . اسطوره ای که اگر چه در نزدیکی خودمان در این شهر میزیست ولی تا بدوردست ها امتداد داشت .اسطوره خاموش .همیشه غایبی ماندنی.

پس از بیست و یک سال سکوت بازگشت . خبر آمدنش تمام فضای ذهنم را فرا گرفت . تمام دقایقم را مالا مال کرد . تمام تار و پودم را تحت تاثیر خود قرار داد . آمد اما متفاوت . متفاوت از تمام ابتذال موجود . با آلبومی زیبا و بدیع آمده بود پر از نو آوری و پر از زیبایی . اشعاری رهیده از بند قافیه و موسیقی جدید و گوشنواز .

میون حیای تاریخی من

خودمو از آینه بیرون میکنم

میمونم ، میمونم با نفس موندنی ام

حضور نور افشانش بر صحنه را حتی با کیلومتر ها فاصله میدیدم و صدایش را میشنیدم . صدای شور انگیزش بند بند وجودم و تمام سلول های بدنم را سیراب میکرد . دیگر حتی به گذشته خودش هم شباهت نداشت . در گفتگوی مطبوعاتی در تورنتو خوانندگان لس آنجلسی را با چوب ابتذال راند و چه بجا . گفت که آنان دیگر حتی به گذشته خویش نیز شبیه نیستند و چه نیکو گفت . اونیز گذشته خویش را نمی مانست . او تازه شده بود . گویی روحش در فضای بیست و یک ساله سکوت صیقل داده شده بود . در خلوت خود خوانده بود و خوانده بود و خوانده بود و پوست انداخته بود .دیگر در حرف هایش چنین مینمود که آن زن سبکسر

شیطان جای خود را به بانویی بالغ و فکور داده بود . لاقلا اینها تصاویری هستند که در آن روز ها ذهنم را اشغال کرده بودند . کلافگی و اشغال مداوم ذهنم را شاید بتوان با توهم های کافکایی مقایسه کرد . همیشه او بهترین بود، هنرمند ترین بود، زیباترین بود، صادق ترین و مهربان ترین بود.

فقط کافی بود تا فردی در رسانه ای یا جایی بر علیه او حرفی بزند . دیوانه وار بدفاع از بت ساخته و پرداخته خود بر میخواستم . برای عشق ورزیدن به او نه یک نفر که ده نفر باید بود . برای مبارزه با دشمنانش به اندازه یک لشکر قوی و مجهز . بیاد دارم برای شهیار قنبری که بیرحمانه به او میتاخت ویروس جانانه ای فرستادم . برای قائم مقامی در رادیو صدای ایران هم همینطور . روز های عجیبی بود . همه میگفتند معبود بی عیب و نقص و بی مانند مرا جمهوری اسلامی برای ماموریتی فرستاده است . من ناباورانه بر علیه همه می جنگیدم . اطمینان دارم در این مبارزه تنها نبودم و پس از آشنایی با فن های دو آتشه دیگر دریافتم که آنها هم با من در این راه شریک و سهیم بودند . میجنگیدیم تا پیروز شویم . هدف چه بود؟ نمی دانم.

بدینسان بود که با تشکیل گروهی بنام گوگوشلاو سعی در یکپارچه کردن این مبارزات داشتم . این گروه خیلی زود با جذب هزاران عضو به یکی از فعالترین و پر جنب و جوش ترین گروه های یاهو مبدل شد . و مبارز ترین . کافی بود تا کسی در جایی بر علیه گوگوش حرفی بزند تا دستور حمله صادر شود و دمار از روزگار آن مادر مرده در آوریم . کوچکترین خبر و اظهار نظر گوگوشی به طرفه العینی در گروه ما منعکس میشد . تبلیغ خبر های مربوط به کنسرت ها و برنامه های گوگوش را در سراسر اینترنت حق مسلم خویش میدانستیم . گویی کسی برایمان مقدر کرده است که باید سربازان گمنام گوگوش باشیم . رادیو تلویزیون های لس آنجلس که برایش مزاحمتی پدید می آوردند بستوه آورده بودیم . پس از درگیری مالی گوگوش با مدیران یک شبکه تلویزیونی ما نوک پیکان حملات سازمان یافته مان را بسوی آن بخت برگشته ها نشانه رفتیم . هزاران عاشق متعصب بطور شبانه روزی در جنب و جوش . فعالیت های اینترنتی ما به همین گروه هم ختم نمیشد و سایت های گوگوشی یکی پس از دیگری پیدا شدند . چه بمب های گوگلی که برای دشمنان گوگوش درست کردیم .

لطفا همین حالا به گوگل بروید و نام یکی از دشمنان سابق گوگوش و دوست بازیافته او را در آن سرچ نمایید

amirghasemi

این بمب گوگلی را من درست کردم

تا آنکه مهرداد آمد و برای گوگوش آهنگ ساخت . بت دست نیافتنی مان دچار خدشه شد . اکثریت بت پرستان بر آشفته شدند . عده ای قلیل برای گل روی گوگوش ساکت ماندند . آهنگ های جدید گوگوش عده زیادی را آزرده . ویدیو هایی که همراه این ترانه ها آمد مزید بر علت بود و بیشتر بر قلب عاشقان میزد . گوگوش در لباس مسخره کوماندویی با عینک آفتابی و گوشواره های بزرگ از زیر کلاه کپ بیرون آمده در خرابه ای با مهرداد ترانه می خواند و قر میدهد . در ویدیویی دیگر گوگوش در بیابان می دويد و یک گیتار میساخت . باز در ویدیوی بی سر و ته دیگری گوگوش ، این بت دست نیافتنی ما میخواند و دخترک چشم و ابرو مشکی بر روی تختخواب با حالتی شهوانی قل میخورد . وای خدای من چه میدیدم؟ بت من در نقش یک همجنس باز . ابتذال کوچی در کارهای بت بی عیب و نقص من از همه کار های لس آنجلسی بیشتر و بدتر بود . گوگوش و مهرداد در ایستگاه متروک قطار میدویدند و ورجه و ورجه میکردند . یکی دیگر ، مهرداد نشسته بود و گوگوش برایش قر میداد .

همه این آزرده گی ها به همین جا ختم نمیشد . خواندن ترانه های بی سروته و بی معنی بیش از پیش آزار دهنده بود . ترانه هایی که حتی دارندگان دکترای ادبیات فارسی هم در معنایشان در میماندند . در هر سطح سوادى که هستید تلاش کنید این ابیات را معنی کنید:

چیکار به کار شب داری

بذار که خوابش ببره

ماه اگه بیداره ولی

پلک ستاره میپره

چیکار به سایه ها داری

که لحظه هارو کش میدن

مراقبان بی خطر

احساس آرامش میدن

.....

اگر کمی فرصت باشه

آفتاب هنوز زیاد میاد

اگر کمی فقط کمی

دلت بخواد دلت بخواد

این استاکر متعصب دیوانه نمیتوانست این همه ابتذال را تحمل کند . نمیفهمیدم این بیت ها و مصرع ها ی بی سر و ته چه معنایی دارند:

ماه کامل سر سفره گریه هامو سر کشیده

.....

پيله بستن در دل تو کار پروانه شدن بود

گرد شعله قد کشیدن رقص ناب مرد و زن بود

.....

شب تنهایی بادبادکها

شب آغاز و شب پایان بود

بجز مشتی واژه و سیلاب معنایی در این بیت های شبه روشنفکری نبود . خیلی زود بت کاغذی ام فرو افتاد . چه پوچ و تهی بود این معبود من . خشم تمام وجودم را فرا گرفت . از میان این همه ترانه فقط یکی شان بدلم نشست بنام نجاتم بده که آنهم پر از غلط صرفی و نحوی بود . مثلا

نبايد دل شادی ما بگيره

گویی شادی هم دل و قلوه دارد که بخواهد بگیرد .یکی دیگر:

وطن چیه وطن کیه

لالایی بچگيه

وطن تویی وطن منم

منم که پر پر میزنم

آخرین شاهکار این کارخانه ترانه نوین سازی را هم بخوانید:

اشکای من گوله گوله

میچکن رو ماهیتابه

همه دود میشن میسوزن

شام من گریه کبابه

دلده کشف سپیده

تو سفر های ندیده

پر فواره رنگی

از تو چشم تو چکیده

اشک های خانم درست مثل روغن چراغ بر اثر حرارت دود میشوند و بعد هم میسوزند .چه رمانتیک ! چه تهوع آور. بی ارزش و سطح پائین .همه اینها من بت پرست را شوک زده کرده بود .خدایا چه میدیدم . بت من با خواننده معمولی سطح پایین ترانه میخواند . ترانه هایش همه بی سر و ته بودند و بی محتوا و ویدیو هایی بی ارزش و بدرد نخور تهیه میکرد . اینجاست که استاکر طغیان میکند . گروه گوگوشلاورا پس از درگیری های زیاد رها کردم که بعد از یک سال توسط یاهو حذف شد و اکنون به [این صورت](#) در آمده. نمونه هایی از خشم ابلهانه یک استاکر را ببینید:

<http://googoosh.cjb.net/farvardin.htm>

<http://googoosh.cjb.net/ordi.htm>

<http://www.geocities.com/pullniro>

از میان همه اعضاء آن گروه چند صد نفرشان که هنوز به گوگوش وفادار بودند به جایی دیگر رفتند و کاشانه جدیدی برای خود درست کردند و اکنون مورد خشم و غضب گوگوش هستند و برای بقایشان مبارزه میکنند . [سایتی](#) که با هزاران عشق و امید توسط عده ای جوان پاکدل بعنوان هدیه تولد تهیه شده بود هم اینک از سوی گوگوش مورد ملامت شدید قرار گرفته است و شهیار قنبری که نقطه نظرات بت بزرگ را منعکس میکند گردانندگان را مشتی جاسوس و نفوذی نامیده است.

آری

اینگونه بود که یک فن دو آتشه تبدیل به یک استاکر کینه توز شد . ولی آیا همه اینها حقیقت داشت؟ آیا اصلا بت گوگوش وجود خارجی داشت که این گونه در هم بریزد؟ گوگوش مگر کیست؟ چه کسی این پیرهن خدایی را بر تنش دوخته بود؟ من و شما. آیا این همه انتظارات بزرگ از او در توانش بود؟ او همیشه یک خواننده تجاری و بازاری بوده و شوهای کاباره ای

اجرا میکرده. این من و شما بودیم که در ذهنمان از او ادیت پیاف و استرایسند ایران ساخته بودیم. با کمی تفکر میتوانید دریابید که تمامی این انتظارات زائیده ذهن و تخیل ماست و جلوه و تجسمی در واقعیت ندارد. آری آن تصویری که شما و من از بت و معبود خود ساخته بودیم واقعیت نداشت. گوگوش در تمام این قضایا بی تقصیر بود. مقصر من و دیگرانی هستیم که از امروز او بی جهت ناخرسندیم.

گوگوش اما به تمام این بت پرستی ها بی اعتناست. او علاقه ای به فن و فن بازی ندارد. حتما قصه های زیادی در مورد کم محلی های او به طرفدارانش شنیده اید. که چگونه به فن ها بی احترامی میکند. همین اواخر مجری برنامه های تلویزیونی لس آنجلس که بی اعتنایی وی را در کنسرت شهرام شب پره دیده بود بوضوح از آن با مردم سخن گفت. حتما میدانید که پس از پایان کنسرت ها بت بزرگ از در عقبی پا بفرار میگذارد. او هیچگاه در جمع طرفدارانش ظاهر نشده است. فقط دوبار برای بهتر فروش رفتن بلیط های کنسرت لاس وگاس برایشان امضا نموده است. بیاد دارم یکی از شمسای ملوک خانم هایی که بقول خودش فن دوآتشه گوگوش هم هست یکبار گفته بود "گوگوش بدلیل عقده های کودکی از همه فن هایش بیزار است". این فاطی فن معروف و شناخته شده علیرغم همه بلاهت هایش این یکی را درست گفته بود. فقط کافی است رفتار او را با دوستداران جوانش ببینید. دربارک فائقه خانم دستور حمله به طرفداران بخت برگشته را صادر کرده و شهیار قنبری بدستور شخص گوگوش مداوما در برنامه های رادیویی از آنها با نام هایی مانند بیسواد، بی شعور، امنیتی، نفوذی و خیلی چیز های دیگر نام میبرد. همین بلا را بطور سیستماتیک [یر سر سایت گوگوش دات تی وی در آورده اند](#). بروید و مطالب [آن سایت](#) که در جواب به فشار های قنبری است را هم بخوانید. این حمله ها بدستور فائقه خانم صورت میگیرد و گرنه آقای قنبری هزار سال دیگر هم جرات جاسوس خواندن فن های ابی و ستار را ندارد.

بار ها به این جوانان پاکنهاد گفته ام باز هم میگویم. بساط بت پرستی را برچینید. وقتی خود بت بزرگ از شما نفرت دارد چرا هنوز در برابرش کرنش میکنید.؟ مگر گوگوش برای شما چه کرده است؟ عمری آواز خوانده و عمری را با حمایت های همین مردم در ناز و نعمت سپری کرده. بساط گروه تقلبی گوگوشلاوتان را بردارید. این گروه مرده است. وقت

و عمر شریفان را بیش از این بهدر ندهید . این را کسی به شما میگوید که بیش از سی سال با عشق این خانم درگیر بوده است . همه شما استاکرید . همه شما مزاحم گوگوشید . بروید پی کارتان . همین دو هفته پیش بود که [اعلامیه ایشان](#) با نام **یکبار برای همیشه** خطاب به تمام استاکر هایی که از ابتذال در کار های ایشان انتقاد میکردند منتشر شد. این اعلامیه در برنامه رادیویی وزیر تبلیغات دربارک گوگوش خانم یعنی شهیار قنبری هم خوانده شد. قسمت عمده برنامه به این استاکر بازنشسته اختصاص یافته بود. طفلی قنبری برای محکوم کردن من چیزی پیدا نکرده بود و لاجرم مدعی شده بود که من یک سایت پورنو دارم که نام آن سایت از دو آلت تناسلی گرفته شده و وظیفه من شناسایی طرفداران و هدایت آنها به این سایت هاست.!!!!

آقای طریقیان از سبک کاباره ای خواندن گوگوش دلسرد شده اند . ولی مگر گوگوش بجز سبک کاباره ای به سبک دیگری هم ترانه خوانده است؟ چرا انتظار خود از او را اینچنین بالا میبرید؟ کنسرت های با شکوه سال دوهزار همه شما را گمراه کرده است. اجرای تور زرتشت که شما شاهد آن بوده اید گزینه گوگوش نبودند . دلخواه او هم نبودند . او علاقه ای به داشتن بخش ساز های زهی و تنظیم های باشکوه و این برنامه ها ندارد . چند تا کیبورد که برای اجرا های کاباره ای مناسب باشند برایش کفایت میکند . تمام آنها انتخاب کیمیایی بود که میخواست گوگوش را در غالب و کلاس تازه ای مطرح کند . آلبوم زرتشت هم بسیار فراتر از حد و اندازه گوگوش نبود . آن ترانه ها هم همه انتخاب کیمیایی بودند . شما به رقصیدن او ایراد گرفته اید ولی او در واقع همان کاری را میکند که بلد است . بجز این کار تخصص دیگری ندارد . ببینید که بر روی صحنه چقدر شاد است . بیاد بیاورید در سال دوهزار هنگام اجرا روی صحنه چقدر غمگین بود . مثل مرغی در قفس در آرزوی پرواز . به لباس هایش نگاه کنید . آن لباس های پرشکوه سال دو هزار جایشان را به تعدادی بلوز شلوار جین رنگ و رو رفته و لباس های رکابی کافه ای داده اند . همه آنها هم انتخاب دیگری بودند . دیگران بودند که به او توصیه میکردند با توجه به سن و سالش و اینکه پوست و گوشت بازو هایش کمی آویزان شده بهتر است لباس آستین دار بپوشد .

من همواره به قانون انتخاب طبیعی باور داشته ام و اکنون به چشم خود می بینم که همین قانون در مورد گوگوش خانم تا چه حد صادق است . از سه کنسرت هجده هزار نفره لس آنجلس در سال دوهزار رسیدیم به دو کنسرت سه هزار نفره امسال . یعنی بیش از چهل هزار غایب در عرض شش سال . خودتان تعداد حاضرین را در سال آینده حساب کنید.

چرا به مهرداد خرده میگیرید؟ اتفاقاً مهرداد تمام توانایی هایش را عرضه میکند و آنچه در چنته دارد در طبق اخلاص میگذارد . او که به ناحق هدف دشمنی های استاکر هایی مثل من بوده اکنون هم در کانون تمام این ناملايمات قرار گرفته. توجه داشته باشید مهرداد بدون گوگوش یک خواننده مستقل است ولی گوگوش بدون مهرداد قادر به انجام هیچ کاری نیست . راه و چاه را نمی داند . حتی نمیتواند ترانه ای را ضبط کند . حتی نمیداند چه بخواند و برای آینده خود چه تصمیمی بگیرد. اصلاً چه کسی گفته صدای گوگوش بهتر از مهرداد است؟ این ها همه زائیده ذهن شماسست و برخواسته از تعصب . بسیاری را می شناسم که عقیده دارند اجرای مهرداد در آهنگ های دو صدایی بهتر بوده است . بیاد داشته باشید که صدا سلیقه است و بقول معروف گروهی این گروهی آن پسندند .

آقای طریقیان ندانسنه قدم به هزارتوی وحشتناکی از ترور و وحشت گذاشتند و با پیشنهاد ایجاد یک تومار خود را در معرض خطرات زیادی قرار داده اند و باید انگ هایی در خصوص امنیتی بودن و جاسوسی برای جمهوری اسلامی را به جان بخرند. همان بلایی که بت پرستان بر سر من آوردند.

میدانم که سکینه کوماندو های گوگوشی از فردا دوباره دستک و تمبکی برای فحاشی هایشان پیدا میکنند. فراموش نکنید تا همین چند ماه پیش من هم از همان قماش بودم. حضرت مستطاب قنبری هم در برنامه هایش مجدداً این استاکر از میدان بدر رفته را مامور و نفوذی و جاسوس خواهد نامید.

اگر عقیده من را بخواهید دیگر چهار سالی میشود که هنرمند مستقلی به نام گوگوش اصلاً وجود خارجی ندارد . او بخشی از گروه هنری **گوداد** است. چرا که نه؟ هر کسی در تصمیم گیری برای آینده خود اختیار دارد. گوگوش فقط یک حنجره خوب است . یک صدا . یک

فرکانس. درست مثل یک دوربین عالی که در دستان رضا دقتی شاهکار می آفریند و در دستان من مشتی تصویر تیره و تار.

تنه‌ایش بگذارید . این خانم فن نمی‌خواهد . گروه لازم ندارد . او یک دنیا استاکر دارد که مزاحم زندگیش هستند . برای او فن اهمیتی ندارد . آنچه برایش مهم است مردمند . مردم و صد البته دلار هایشان.

رهایش کنید این حنجره بیچاره را . بگذارید این فرکانس بینوا باقیمانده حضورش بر صحنه را راحت باشد و مطابق میل خودش عمل نماید.

pullniro@gmail.com